

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ی، دوشنبه ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۵؛ ۹ شعبان ۱۴۳۷

بحث تتبع نظریه ی ولایت فقیه در اقوال فقها

بررسی نظریه ی شیخ طوسی رحمه الله درباره ولایت فقیه:

ما از فرمایشات مرحوم شیخ مفید استفاده کردیم در مساله ی قضا و اجرای حدود که ایشان قائل به ولایت عامه ی فقیه هستند .

از کلام مرحوم شیخ طوسی در کتاب نهاییه ما چهار مطلب استفاده می کنیم .

مطلب اول: این که اصولاً مسئول اصلی حکومت ، معصومین علیهم السلام هستند و آن ها این مقام را به فقها تفویض کردند . این صراحت مطلب شیخ طوسی در نهاییه است :

« و أما الحکم بین الناس و القضاء بین المختلفین، فلا يجوز أيضا إلا لمن أذن له سلطان الحق في ذلك. و قد فوضوا ذلك الى فقهاء شيعتهم في حال لا يتمكنون فيه من توليه بنفوسهم. فمن تمكن من إنفاذ حكم أو إصلاح بين الناس أو فصل بين المختلفين، فيفعل ذلك، و له بذلك الأجر و الثواب، ما لم يخف في ذلك على نفسه و لا على أحد من أهل الإيمان، و يأمن الضرر فيه. فإن خاف شيئاً من ذلك، لم يجز له التعرض لذلك على حال. و من دعا غيره الي فقيه من فقهاء أهل الحق ليفصل بينهما، فلم يجبه و أثر المضي إلى المتولى من قبل الظالمين، كان في ذلك متعدياً للحق مرتكباً للآثام.»^۱

اولین نکته این است که آیا اذن بر قضا ، دال بر مساله ی اصل ولایت فقیه انتصابی است یا نه ؟ گاهی اوقات ممکن است ائمه علیهم السلام برای حل مشکل شیعیان این دستور را بدهند که این که الان امام اجازه ی قضا به افرادی دادند که فقیه نیستند . این که امام اجازه دادند این ها قضاوت کنند ، آیا به معنی ولایت دادن به این ها است تا بگوییم غیر فقیه هم ولایت دارد ؟ این ها حتی به مقام تجزی هم نرسیده اند و صرفاً مساله را بلد هستند . آیا الان که این ها ماذون در قضا هستند یعنی صاحب ولایت هستند ؟ اذن امام معصوم به قضاوت فقیه هم شاید مثل اذن امام و مقام معظم رهبری به قضاوت یک مساله دان است . همان طور که یک مساله دان ولایت ندارد و اصل ولایت برای رییس قوه ی قضائیه است که مجتهد مطلق است ، پس امام معصوم هم به صرف این که اذن قضا داده است ، دلالت بر ولایت نمی کند . عبارت شیخ طوسی هم در نهایت این را می گوید که اذن قضاوت داده است و در سایر امور ماذون نیست .

عبارت شیخ طوسی به ما یک مطلب کامل تری را می رساند . در عبارت شیخ طوسی دو سه نکته هست . پس نکته ی اول این که « فلا يجوز ايضا الا لمن اذن له سلطان الحق و قد فوض ... » ممکن است شما بگویید این اذن دلالت بر ولایت نمی کند ؛ همان طور که الان در دادگستری این ها که مجتهد نیستند ، اذن در قضاوت دارند . اما در واقع آن چه که ولایت را ثابت می کند عبارت تفویض در کلام شیخ طوسی است ؛ یعنی در حالی که خودشان تمکن از قضاوت ندارند ، این تولی و تصدی قضا را به شیعیان واگذاشته اند و تفویض کرده اند . پس این طور نیست که بگوییم اذن دال بر ولایت نیست .

حال بحث است که فقط ولایت در قضا را تفویض کرده اند یا ولایت در همه ی امور را تفویض کردند ؟ این جا تعبیر از وجود امام معصوم به سلطان الحق می کند که خود این تعبیر ، به این معنا است که از شئون سلطنت و حکومت ، ولایت بر قضا است . کسی که شان او ولایت بر قضا است ، این را به فقهای شیعه واگذار کرده است . پس وقتی بنا شد که اجرای حدود که از مصادیق ولایت است و پای نفوس و دماء در میان است ، بقیه ی شئون که ماذون اجرای حدود است ، به طریق اولی تفویض شده است . در مساله ی اجرای حدود ، بحث نفس محترمه و خون محترمه است .

در اجرای حدود ، کسی را که زنای محصنه کرده باید رجم کنند و دست دزد را باید ببرند ، در این فرض ها وقتی چنین چیزی را که از بارز ترین مصادیق ولایت است ، حضرت واگذار کرده اند پس بقیه ی شئون ولایت که ولایت بر اموال و مدیریت جامعه و انفس مردم و گذران زندگی اجتماعی شان است ، به طریق اولی واگذار شده است . اجرای حدود از همه ی مصادیق ولایت بالاتر است و ابرز مصادیق ولایت است .

۱. النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ ص: ۳۰۱؛ باب الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر و من له اقامة الحدود و القضاء و من ليس له ذلك ؛ ص : ۲۹۹.

در مورد قوه ی قضائیه هم اصل اذن مال رهبری است اما قضات الان مامورین و عاملین مجتهد مسلم هستند که مسئولیت قوه ی قضائیه را بر عهده دارد. در حدود و تعزیرات هم باید مجتهد نظر بدهد. این طور نیست که یک قاضی لیسانسه ی حقوق نظر بدهد. این که چگونه اجرا می شود من نمی دانم و اجرا که حجت شرعی نیست. پس این یک نکته که مرحوم شیخ فرمودند.

نکته ی دوم این است که فقهی که از جانب سلطان جائز نصب می شود، در اجرای حدود مجاز است چرا که ماذون از سوی سلطان یا حاکم جائز نیست بلکه ماذون از طرف امام زمان علیه السلام است. به صراحت دارد که این فقیه از جانب امام دارد این کار را می کند منتهی آن سلطان ظالم برای انجام تکلیف و وظیفه ی او رفع مانع کرده است. در حقیقت کار آن سلطان ظالم، یک رفع مانع است.

نکته ی سوم که مرحوم شیخ فرموده اند این است که با وجود فقیه شیعه، در قضاوت، رجوع به غیر فقیه جایز نیست. « من دعا غیره الی فقیه من فقهاء اهل الحق لیفصل بینهما، فلم یجبه و اثر المصی الی المتولی من قبل الظالمین، کان فی ذلک متعدیا للحق مرتکبا للآثام ». رجوع به غیر فقیه در قضاوت مطلقاً جایز نیست مگر آن که عامل فقیه باشد. حتماً باید به فقیه مراجعه شود.

با وجود فقیه قاضی در خصومت، مراجعه به غیر فقیه جایز نیست. اصل مساله و عنوان مساله این است و این مفهوم دارد یعنی اگر در جایی فقیه نبود، مراجعه ی به غیر فقیه جایز است و اگر این جایز باشد، نتیجه اش ماذون بودن غیر فقیه است؛ در حالی که ما دلیلی بر این اذن نداریم مگر آن که عامل باشد یا در ذیل حکومت ولی فقیه اذن داشته باشد.

عبارت شیخ طوسی چنین مفهومی را نمی رساند بلکه می گوید اگر دو نفر دعوا کردند و یکی از طرفین دعوا، پیش فقیه نرفت و به دادگاه رژیم شاهنشاهی رفت، تعدی از حق کرده و گناه مرتکب شده، چرا که با وجود فقیه، سراغ عامل قضاوتی که از طرف ظالم مشخص شده رفته است.

نکته ی چهارم این است که پذیرش مقام قضا در ولایت جائز برای غیر فقیه جائز نیست. قبل از انقلاب، حکومت طاغوت بود و عده ای به خاطر مدارک دانشگاهی شان، قاضی شده بودند. آن هایی که متدین بودند از مرجع یا مجتهد اجازه ی قضاوت می گرفتند و بر اثر اذن ولی در قضا، حکم می دادند که البته این افراد کم بودند. در زمان قاجار و قبل از رضاخان این طور نبود و قضاوت مال علما بود و عده ای صاحب محکمه بودند که عالم بودند و اجتهادشان مسلم بوده و ملا بوده اند. این ها در همان بیت آخوندی شان محل مراجعه ی مردم بودند و جامعه هم آن زمان کوچک بود و قوه ی قضائیه ای به این عظمت لازم نبوده است.

مشهد آن زمان (زمان رضاخان) این قدر کوچک بوده است که من دیدم در یک تصویر که همین صحن قدس بیابان بود و مردم، اسب و الاغ و این طور چیزها داشته اند و یک بازار مختصر و چند تا کوچه. مشهد آن زمان یک محله ی نوغان و یکی دو محله ی دیگر داشته است و خیابان ها هم نبوده است. تا قبل از پیروزی انقلاب، شهر تا همین مهدیه بود و مهدیه را خندق می گفتند و بعد از آن شهر نبود. لذا محلات و شهرهایی به این کوچکی با دو تا یا سه تا عالم، تمام مسائل قضائی حل می شد و طول نمی کشید و نیازی به پیرونده سازی نداشت.

دادگستری زمان رضاخان درست شد و مستشارهای انگلیسی پیشنهاد دادند و بر اساس الگوی فرانسوی تاسیس شد. آن زمان در دادگستری چون نمی توانستند حکم شرعی بدهند و از طرفی رضاخان آن قدر مسلط نبود که بتواند بگوید حکم غیر شرعی بدهید، لذا از اهل علم و مجتهدین استخدام می کردند و خیلی از علمای بزرگ و ملاها که از جهت اقتصادی در فشار بودند، قاضی شدند. البته خلع لباس هم شرط بود و این ها همه لباس را کردند و قاضی شدند.

البته آن ها قاضی را برای قضاوت بین مردم نمی خواستند بلکه او را برای توجیه جنایت های خودشان می خواستند تا چهره قانونی به جنایت هایشان بدهد. متأسفانه عده ای از اهل علم هم برای چند دینار پول این طور به سفره امام زمان علیه السلام پشت پا زدند.

اگر بنا شد استخدام دادگستری مثل زمان پهلوی شود، جایز نیست کسی کارمند و قاضی دادگستری شود. «و من لا یحسن القضا فی اقامه الحدود و غیرها لایجوز له التعرض بتولی ذلک علی ... فان تعرض لذلک کان ماثوما ». مجموعه ی این ها از مطالب نهایی ی شیخ بود که در صفحات ۳۰۱، ۳۰۲ و ۳۰۳ بیان شده است.

از فقهای صدر اول، مرحوم حلبی است که تصریح می کند به این که قضاوت، شاخه ای از ریاست دینی است که متوجه فقیه جامع الشرائط است. بنابراین سایر شئون ولایت هم تفویض شده است و مرحوم حلبی تصریح می کند که از سایر شئون همین یکی باقی مانده و بقیه را برای ما باقی نگذاشته اند.

ایشان تعبیر ریاست دینی می کنند و می گویند از ریاست دینی همین برای ما مانده است و در واقع می خواهد بگوید اصل ریاست دینی که همان مقام ولایت هست، از طرف ائمه به فقیه تفویض شده است. می گوید از ریاست دینی فقط قضاوت برای ما باقی مانده که آن را هم باید انجام دهند. صراحت مرحوم حلبی و وسعت بیانش بیش از مرحوم شیخ مفید است.

مرحوم سلار هم در کتاب المراسم می گوید:

« فقد فوضوا (ع) إلى الفقهاء إقامة الحدود و الأحكام بین الناس بعد أن لا يتعدوا واجبا و لا يتجاوزوا حدا، و أمروا عامة الشيعة بمعاونة الفقهاء على ذلك ما استقاموا على الطريقة و لم يحدوا.»^۱
این تعبیر به تفویض خود دال بر ولایت انتصابی نیایی است که همان ولایت عامه باشد. این هم در کتاب ینابیع الفقهیه هست.

ابن حمزه هم در الوسیله می گوید و کاملاً صریح در ولایت است. او می فرماید:

« فإن عرض حکمه للمؤمنین فی حال انقباض ید الإمام فهي إلى فقهاء شیعتهم»^۲

ابن حمزه عرب بوده است و سلار هم رشتی بوده است. (اهل دیلم بوده است).

ظاهر عبارت این است که قضاوت منظور نیست و مطلق حکومت را می گوید منتهی آقایان گفته اند چون در بحث قضاوت است، قضاوت را می گوید.

عبارت ابن حمزه بیان می دارد که اگر حکومتی بر مومنین عارض شود یعنی سلطه متعلق به مومنین باشد، چرا که نمی شود اصل سلطه متعلق به ظالمین باشد و قضاوتش متعلق به مومنین باشد، مهم این است در عبارت که مومنین قدرت و سلطه پیدا کنند.

۱. المراسم العلویة و الأحكام النبویة؛ ص: ۲۶۱؛ باب ذکر الأمر بالمعروف، و النهی عن المنکر و إقامة الحدود، و الجهاد.

۲. الوسیلة إلى نیل الفضیلة؛ ص: ۲۰۹؛ و لا يجوز القيام بذلك من جهة من لیس إليه ذلك إلا مکرها.